روایتی از همراهی و مواجهه با یوسف مجید زاده، در میان ترانشه های باستان شناسی جیرفت

جابه‌جایی قطب تمدنی جهان از بین‌النهرین به شرق ایران

گزارش

زهرا کشوری

دبیر گروه زیست بوم

پروفسور یوسف مجیدزاده، سرپرست کاوش‌های باستان‌شناسی حوزه هلیل‌رود، وسط یکی از ترانشه‌ها ایستاده بود. صدایم زد. به سویش دویدم؛ ذوق‌زده از اینکه قرار است خبری دست‌اول از کاوش‌های گورستان مطوط‌آباد از دل جیرفت به تهران مخابره کنم. آن روزها -از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۶- اخبار کنارصندل و مطوط‌آباد در صدر اخبار میراث فرهنگی کشور می‌نشست.

دستش را جلو آورد و شیء مفرغی کوچکی را نشانم داد؛ تندیس کوچک یک حیوان. اوایل دهه هشتاد بود و من به‌تازگی خبرنگار میراث فرهنگی شده بودم؛ چشمم به دیدن جام‌ها و ظروف باشکوه سنگ صابونی عادت داشت، برای همین از ذوق بیش از حد آقای مجیدزاده جا خوردم. پرسیدم: «همین؟!»

دستش با آن شیء کوچک در هوا خشکید. کلامش برید. انتظار داشتم اثری عظیم از جنس کلوریت (سنگ صابونی) پیش چشمم بگذارد؛ از آنها که نقش مار و عقاب رویشان در هم پیچیده، نه شیئی به اندازه بند یک انگشت. لبخندی تلخ و بهت‌زده روی لبش نشست. او منتظر بود دوربینم را بالا بیاورم و ثبتش کنم، اما من بی‌خبر بودم و خام؛ عکاس هم دورتر از ما داشت از بلندی تپه کنارصندل عکاسی می‌کرد. حسرت سنگین آن لحظه و آن ناآگاهی، تا همین امروز روی دلم مانده است؛ آن لحظه تکرارنشدنی باید ثبت می‌شد. برای او، مانند هر باستان‌شناس دیگری، هر ریزه فرهنگی سندی بی‌بدیل بود. ناپختگی سؤالم اما سر زخمی عمیق را در جانش باز کرد. گفت: «خانم کشوری! گورستان را غارت کردند؛ چیزی در گورها نیست.»

نگاهمان از آن شیء کوچک به گذشته چرخید؛ به انبار دادگاه‌های جیرفت و عنبرآباد که مجیدزاده برای ردگیری و شناسایی هزاران شیء به تاراج‌رفته ساعت‌ها در آن به سر برده بود. داستان به سال ۱۳۷۹ برمی‌گشت؛ آن روزها آسمان جیرفت نمی‌بارید و خشکسالی، زمین‌های کشاورزی را برهوت کرده بود. بعد روی دیگر سکه خشکسالی، سیلابی ناگهانی سر رسید و خاکی را که سال‌های سال آرام گرفته بود، شست تا تاریخ پنج‌هزارساله ناگهان از دل زمین سر برآورد.

کلمات مجیدزاده پیش چشمم جان می‌گرفت؛ گویی خودم وسط آن باران ایستاده بودم. سیلاب داشت رسوب تاریخی را می‌شست و با خود می‌برد؛ خواب پنج‌هزارساله مردمی دوردست برمی‌آشفت و خاک چنان کنار می‌رفت تا زمان ناگهان به هزاره سوم پیش از میلاد عقب بنشیند. درست در همان دم‌ودقیقه، رهگذری میان باران و گل‌ولای می‌گذشت که سیل، گلدانی سنگی با نقش‌ونگاری ظریف و حیرت‌انگیز را درست پیش پای او انداخت. خبر چون آتشی در نی‌زار، دهان‌به‌دهان در روستاها پیچید .

فردای آن روز، اهالی با بیل و کلنگ به گورستان مطوط‌آباد هجوم آوردند تا گنج پنهان را از دل خاک بیرون بکشند؛ مردمی که دو سال خشکسالی بی‌امان، سفره‌هایشان را تهی و روزگارشان را تیره کرده بود. زمین بی‌رحمانه شکافته می‌شد؛ هزاران کوزه و ظرف سفالی بی‌ارزش پنداشته و با ضربه‌های سیخ فلزی خرد می‌شد تا ظرف‌ها و جام‌های سنگی با آن نقوش خیره‌کننده بیرون کشیده شوند.

مجیدزاده با حسرت می‌گفت: «بیش از دو هزار گور را شکافتند و تاراج کردند. تنها از دل یک گور، سی شیء سنگی اعجاب‌انگیز بیرون کشیده شد که احتمالاً آرامگاه حاکم منطقه بود. حساب سفال‌هایی که شکستند و برای همیشه نابود شدند را هم خدا می‌داند.»

اما بخش دردناک‌تر ماجرا بیرون از مرزها رقم می‌خورد. به روایت او، تنها دو هفته زمان کافی بود تا این اشیای بی‌مانند از مسیرهای قاچاق کابل، کویته پاکستان و به‌ویژه شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، به حراجی‌های معتبر و کلکسیون‌های خصوصی ژاپن، اروپا و آمریکا سرازیر شوند. روایت مجیدزاده لحظه‌به‌لحظه تلخ‌تر می‌شد و حسرتی کهنه در عمق چشمانش موج می‌زد، وقتی گفت: «کار به جایی رسید که آثار را بار کامیون می‌کردند و از مرزها بیرون می‌بردند؛ آنقدر حجم اشیای غارت‌شده بالا رفت که قیمت عتیقه‌های پنج‌هزارساله در بازارهای اروپا و آمریکا شکست.»

هجوم بی‌امان بود. مردم دیگر حتی زحمت شکافتن گورها را هم به خود نمی‌دادند؛ سیخ‌های آهنی بلند را در عمق خاک فرو می‌کردند؛ اگر نوک سیخ به فلز یا سنگ سخت می‌خورد و صدا می‌داد، زمین را می‌شکافتند، و اگر به سفال برمی‌خورد و آن را خرد می‌کرد، رد می‌شدند.

وسط حرف‌های او، یاد اشیای چیده‌شده در پایگاه میراث فرهنگی جیرفت افتادم. حالا راز آن اشیایی که اکثرشان سفال بود فاش شده بود؛ بیشتر آثار پایگاه، سفال‌هایی شکسته و هزارتکه بودند که بعدها با صبوری کارشناسان بندزده و مرمت شده بودند؛ سفال‌هایی که در روزگار هجوم تاراجگران، خریداری نداشتند و ارزش نگهداری نیافته بودند. اما ابعاد فاجعه فراتر از اینها بود. به گفته مجیدزاده، در آن برهه کسی به ارزش تمدنی خفته در دل زمین فکر نمی‌کرد؛ حتی برخی مسئولان وقت محلی، این گنجینه بی‌کران را فرصتی برای التیام دردهای مردمی می‌دانستند که خشکسالی و فقری سیاه امانشان را بریده بود: «در آن بلبشو، زمین‌های گورستان را قطعه‌بندی کرده بودند؛ به هر خانواده قطعه‌ای شصت‌متری داده بودند و حتی برای رعایت عدالت، به هر گروه شش‌نفره از زنان بی‌سرپرست هم قطعه‌ای دادند تا در آن حفاری کنند!» مجیدزاده از فیلمی می‌گفت که خودش دیده بود؛ فیلمی که در آن فرمانداری وقت از روند تقسیم زمین‌ها و اشیای به‌دست‌آمده فیلمبرداری می‌کرد تا سندی باشد برای اثبات اینکه اشیا چگونه از دل زمین درآمده‌اند و فردا کسی فرمانداری را به دزدی متهم نکند. غارت کنارصندل و مطوط‌آباد، پس از تاراج پیشین غار کلماکره لرستان، به دومین کابوس بزرگ و سیاه باستان‌شناسان ایران تبدیل می‌شد؛ غارتی که در همان سال‌ها آه از نهاد هر باستان‌شناسی که به کرمان می‌آمد، برمی‌آورد.

به کام قاچاقچی‌ها

آفتاب بالاتر می‌آمد و هوای داخل ترانشه لحظه‌به‌لحظه داغ‌تر می‌شد، اما داستان مجیدزاده هنوز به نهایت تلخی نرسیده بود: «گاهی با دادن یک خودکار ساده، اشیای سنگی را از چنگال کودکان می‌گرفتم تا به اسم جیرفت ثبتشان کنم و از کف نروند.» سود سرشار اما نصیب قاچاقچیان و دلالان بین‌المللی می‌شد؛ دلالانی که شاهکارهای بی‌همتای تاریخ بشریت را با یک کیسه آرد از دست روستاییان درمی‌آوردند و در نهایت، دستخوش روستایی، شاید پولی بود که با آن ماشینی بخرد و نانی درآورد.

از آن روز بارانی که سیلاب غارت را به جان گورستان مطوط‌آباد انداخت، سه ماه گذشته بود که بالاخره نخستین نیروهای یگان حفاظت میراث فرهنگی برای مهار این غارت سراسری به منطقه اعزام شدند. پس از آن بود که یوسف مجیدزاده را برای کاوش صدا زدند. پیش از او، حمیده چوبک منطقه را بررسی کرده بود. چوبک متخصص دوره اسلامی بود، اما تاریخی که در دشت جیرفت به غارت رفته و تمدن هلیل‌رود را پدیدار کرده بود، در حیطه تخصص مجیدزاده قرار داشت که باستان‌شناس و متخصص پیش از تاریخ و تمدن بین‌النهرین بود.

تمدن اَرَتَ

داستان به سال نخستین کاوش‌ها در سال ۱۳۸۱ که رسید، لبخندی روی لب مجیدزاده نشست: «وقتی اشیا را در انبار دادگاه جیرفت و عنبرآباد دیدم، مطمئن شدم اینها نشانه‌های همان تمدن گمشده‌ای است که سال‌ها پیش گفته بودم در شرق ایران قرار دارد؛ همان زمان که خیلی‌ها مرا دیوانه خواندند!»

آن تمدن گمشده، شهر باستانی «اَرَتَ» بود؛ رقیب افسانه‌ای «اوروک» در بین‌النهرین. اما چرا نام «اَرَتَ» و هم‌آوری آن با «اوروک» چنین جهان باستان‌شناسی را تکان داد؟

در تاریخ‌نگاری سنتی، «اوروک» در میان‌رودان مهد نخستین شهرنشینی و تمدن بشر به شمار می‌رفت؛ کانون معابد سترگ که با تمام شکوهش، از نظر منابع طبیعی تهیدست بود؛ نه سنگی برای ساخت‌وساز داشت، نه مس و قلعی برای مفرغ‌ریزی و نه سنگ‌های گرانبهایی برای درخشش معابد. در اساطیر سومری (به‌ویژه منظومه «انمرکار و پادشاه اَرَتَ»)، از سرزمینی دوردست و ثروتمند در مشرق یاد شده بود؛ تمدنی که زرگران، معماران و سنگ‌تراشانش زبانزد بودند و اوروکی‌ها در پی مبادله غلات با فلزات و سنگ‌های قیمتی آن بودند؛ تمدنی محصور در پسِ «هفت رشته‌کوه» که قاصد انمرکار پس از گذر از شوش و انشان بدان دست یافت.

سال‌ها تصور می‌شد «اَرَتَ» صرفاً روایتی خیالی است؛ اما کشفیات جیرفت -معادن کلریت صوغون، کارگاه‌های صنعتی و ظروف سنگ صابونی نقش‌داری که نمونه‌های صادراتی آن در معابد سومر و سوریه کشف شده بود- این افسانه را به خاک پیوند زد. رشته‌کوه‌های میان فارس و کرمان دقیقاً همان هفت منزلگاه حماسه سومری بود. مجیدزاده کاوش‌ها را با تیمی از برجسته‌ترین باستان‌شناسان، انسان‌شناسان و گیاه‌شناسان ایران و جهان آغاز کرد. یاد آن روزها می‌افتاد که وقتی به کنارصندل رسید، هنوز سایه تهدید قاچاقچیان بر سر منطقه بود و اشیا دست‌به‌دست می‌شد. او هوشمندانه کاوش را از کنارصندل شروع کرد، نه از گورستان مطوط‌آباد؛ نمی‌خواست مردم محلی که خود روزگاری حفار بودند، گمان کنند حالا نوبت دولت رسیده است که گنج‌ها را ببرد. او راهکار را در همدلی با مردم دید: «بهترین اهرم برای حفاظت، ایجاد حس تعلق در مردم منطقه بود. حتی کارگران تیم کاوش را از میان اهالی کنارصندل انتخاب کردیم.» فرهنگ‌سازی جواب داد. سپر فرهنگی که او و همکارانش ساختند، از کنارصندل تا قلعه‌کوچک گسترده شد: «کار به جایی رسید که مردم خودشان شروع به بازگرداندن اشیا کردند. نمی‌گویم هرچه در خانه‌ها بود بازگشت، اما موجی از بیداری راه افتاد؛ چنان‌که در یک اقدام، دانش‌آموزان یک مدرسه ۴۵ شیء پنج‌هزارساله را به پایگاه بازگرداندند.» جیرفت دیگر فقط یک جغرافیا نبود؛ شناسنامه مردم شده بود.

این سؤال تلخ بر دل‌ها سنگینی می‌کند که آیا کنارصندل دوباره به روزگار پرشکوه و دوران طلایی زمان کاوش‌های مجیدزاده باز خواهد گشت؟ آیا نام این منطقه یک‌بار دیگر در جهان طنین‌انداز خواهد شد؟

مویه زنی در شهر سلجوقی

در ذهنم، زمان و مکان جابه‌جا می‌شود. از ترانشه مطوط‌آباد به شهر قدیم سلجوقی جیرفت در آن سوی شهر پرت می‌شوم. سال‌ها گذشته؛ حالا دولت نهم یا دهم است و از آن حفاظت سفت و سخت خبری نیست. مجیدزاده به فرانسه بازگشته و کاوش‌ها از سال ۱۳۸۶ متوقف شده است. حتی نام او را از میدانی که به افتخارش در جیرفت نامگذاری شده بود، برداشته‌اند.

برای تهیه گزارش به «شهر دقیانوس» رفته‌ام؛ نامی که مردم محلی به اشتباه روی شهر قدیم جیرفت گذاشته بودند و حتی تلاش‌های حمیده چوبک هم هنوز نتوانسته بود این نام بی‌ربط به تاریخ جیرفت را از تابلوها پاک کند. تابلونوشته «دقیانوس» نقش زمین شده بود و گله‌ای گوسفند میان تکه‌های سفال سلجوقی می‌چریدند. دو زن با کودکانشان برای بازدید آمده بودند. یکی از آنها زنی میانسال بود؛ می‌گویم میانسالی؛ چون آفتاب سوزان کویر، خیلی زودتر از شناسنامه، بر چهره‌ها شیار پیری می‌کشد و تشخیص سن آدم‌ها را در کویر دشوار می‌کند. زن با دیدن گله بز، دستش را چون عزاداران تکان داد و با لهجه محلی شروع به مویه کرد. تصویر تلخی بود؛ سفال‌های یافت شده توسط تیم کاوش، زیر سم بزها پراکنده شده بودند. پرسش او، جانش را می‌سوزاند: «چرا باید شهر تاریخی، چراگاه دام باشد؟» او با آن چادر رنگ و رو رفته و دمپایی کهنه، خوب می‌فهمید که آن بزها در حال چرای شناسنامه و هویت او هستند. درست در همین نقطه است که می‌توانی رد پای عمیق تلاش‌های مجیدزاده و حمیده چوبک را در جان مردم منطقه ببینی.

لرزه بر تن بین‌النهرین

صدای مجیدزاده دوباره مرا به میان ترانشه بازگرداند؛ به روزگاری که اهمیت و ارزش میراث فرهنگی هنوز از اسب نیفتاده بود. گفت: «وقتی از وجود تمدنی ناشناخته در جنوب شرق ایران سخن گفتم، خیلی‌ها به من خندیدند.» اما کاوش‌ها پیش رفت تا به بنایی عظیم رسیدند؛ «قدیمی‌ترین سکوی پله‌ای جهان»؛ سازه‌ای شبیه زیگورات‌های بین‌النهرین. این می‌توانست آغاز هم‌آوردی تمدنی در جنوب شرق ایران با بین‌النهرین باشد. البته مجیدزاده با وسواس علمی، همگان را از به کار بردن نام «زیگورات» برحذر می‌داشت: «ما نمی‌دانیم مردم ۵۰۰۰ سال پیش اینجا، معبد خود را چه می‌نامیدند.» اما اسم این بنا، هر چه که بود، به گفته مجیدزاده و به استناد آزمایش‌های «کربن۱۴» روی زغال‌های کشف شده تپه مرکزی «کنارصندل» در دانشگاه‌های آمریکا، یک تا سه قرن قدیمی‌تر از زیگورات، «اور» در بین‌النهرین بود. مخالفت‌ها با مجیدزاده بالا گرفت؛ بویژه از سوی کسانی که نمی‌خواستند باور کنند قطب تمدنی جهان ممکن است از بین‌النهرین به شرق ایران جابه‌جا شود. آنها دست روی یک کمبود گذاشتند: «خط کجاست؟ تمدن بدون خط معنا ندارد.»

بمبی که دنیا را تکان داد

و سرانجام خط پیدا شد. زمانی که مجیدزاده در فرانسه مشغول کار پژوهشی بود، یک روستایی، لوحی را در خانه‌اش کشف کرد. اینجا بود که عیار آن فرهنگ‌سازی مشخص شد؛ آن مرد روستایی، لوح را به تیم باستان‌شناسی داد تا برای مجیدزاده حفظ کنند. کشف این لوح، مثل بمبی در محافل علمی صدا کرد.

اما آیا این خط می‌توانست جلوی مخالفت‌ها با او را بگیرد؟ خیر. پیش از آنکه به جیرفت بروم، با باستان‌شناسانی صحبت کردم که معتقد بودند چون این خط بر اثر حفاری غیرمجاز کشف شده و حاصل کاوش‌های علمی مجیدزاده نبوده، نمی‌توان به آن اعتبار داد. آنها حتی این شبهه و سؤال فرسایشی را پیش کشیدند: «از کجا معلوم که این لوح را از جای دیگری به کنارصندل منتقل نکرده باشند؟»

اما مجیدزاده تسلیم نشد. وقتی در فصل دوم کاوش به کنارصندل برگشت، سراغ همان مرد روستایی رفت. آن مرد، او و تیم کاوش را به نقطه‌ای برد که لوح را در آنجا یافته بود. باستان‌شناسان دقیقاً همان نقطه را کاوش کردند و دو لوح دیگر به دست آوردند. بعدها در تپه مرکزی کنارصندل هم یک لوح نیمه‌آجری شکسته کشف شد.

مجیدزاده گفت: «اسم این خط را «خط شاهی» یا «کتیبه شاهی» گذاشتیم، چون آن را در میان دژ پادشاهی یافته بودیم.» او بررسی خطوط کشف شده را به «استاین کلر»، زبان شناس و محقق برجسته دانشگاه هاروارد و دیگر متخصصان سپرد.

خط شرق طلوع کرد

نتیجه مطالعات استاین‌کلر جنجال‌برانگیز شد. سال‌ها بود که دنیا بین‌النهرین را تنها مهد خط و تمدن می‌دانست، اما مطالعات او روی خط کشف شده از تاریخ و تمدنی سخن می‌گفت که همزمان با بین‌النهرین صاحب خط بوده است. استاین‌کلر پس از اتمام مطالعاتش اعلام کرد که نباید این خط را «عیلامی» بنامیم؛ خطی که تصور می‌شود زیر نفوذ تمدن بین‌النهرین است؛ بلکه با توجه به گستره کشف آن در شهداد، ملیان و جیرفت، باید از آن با عنوان «خط شرق» یاد کرد.

با این حال، باز هم مخالفان پا پیش گذاشتند و بهانه‌ای تازه تراشیدند؛ آنها گفتند چون هنوز این خط رمزگشایی و خوانده نشده است، نمی‌توان چنین نظری داد. یوسف مجیدزاده در پاسخ به این گروه، به محل کشف کتیبه در دل یک دژ پادشاهی استناد کرد و گفت: «هر پادشاهی در دوران حکمرانی‌اش شرح فتوحات و روزگار خویش را می‌نگاشته و برای آیندگان به یادگار می‌گذاشته است؛ دژ و پادشاه کنارصندل نیز از این قاعده مستثنا نبوده‌اند.»

میراث او

سال‌ها بعد وقتی روی تپه مرکزی کنارصندل قدم می‌زنم، می‌بینم که رد پای باستان‌شناسان بر آن کهنه شده و رد باد و باران بیشتر خودنمایی می‌کند. دیگر از کپرهای زیبایی که قرار بود میزبان و جای حضور گردشگران باشند، خبری نیست؛ همان برنامه‌ای که مجیدزاده و تیمش چیده بودند تا جامعه روستایی، از رهگذر حضور گردشگر نفع ببرد. اما امروز از هیچ‌یک از آن برنامه‌ریزی‌ها اثری نیست و همه چیز رها شده است؛ دیگر صدایی هم از آن گروه موسیقی که به استقبال گردشگران می‌آمد، شنیده نمی‌شود .

امسال نیز چند خبر نگران‌کننده از وضعیت قاچاق در کنارصندل به رسانه‌ها رسید؛ حفاران مسلح بودند، صدای باستان‌شناسان بلند شد و رسانه‌ها از غارت دوباره کنارصندل نوشتند. از آخرین کاوش مجیدزاده تا زمانی که او در فرانسه از «منصور سجادی» (سرپرست کاوش‌های شهر سوخته) خواست تا برای نجات‌بخشی و کاوش به کنارصندل برود، ۱۶ سال گذشت. سجادی پس از این سال‌ها، در کاوش‌های سال ۱۴۰۲، از ویرانی یافته‌های مجیدزاده خبر داد؛ او از تجاوز به عرصه و حریم این تپه‌ها سخن گفت و تأسف خورد که چرا این آثار تاکنون حتی به ثبت رسمی نیز نرسیده‌اند!

کوچ ابدی یک میراث‌دار

اکنون که این گزارش را می‌نویسم، چند روزی بیشتر از کوچ ابدی پروفسور یوسف مجیدزاده نمی‌گذرد؛ او نقاب در خاک کشیده و به قول خیام؛ با «هفت هزار سالگان سربه‌سر» شده است. به گفته همکارانش در کرمان، آن فرهنگ‌سازی و حساسیتی که او در میان مردم منطقه به وجود آورده بود، پس از دو دهه رها شدنِ کنارصندل، اکنون رخت بربسته است. چه تلخ است فرجام تلاش‌های مردی که کاوش‌هایش نظریه انحصاری مرکزیت بین‌النهرین در پیدایش تمدن بشر را ابطال کرد؛ او ثابت کرد بین‌النهرین آغازگر انحصاری تمدن بشری نیست. همان کسی که توانست ثابت کند اشیای سنگ صابونی در بازار اروپا و آمریکا متعلق به دشت جیرفت است. تلاش‌های او با همکاران بین‌المللی‌اش باعث شد، اجازه ندهند حداقل دو محموله از اشیا به حراج برسد؛ او آنها را به ایران بازگرداند. سید منصور سجادی، سرپرست کاوش‌های باستان‌شناسی شهر سوخته نیز بر این حقیقت تأکید می‌کند. به گفته او، علاوه بر دستاوردهای جیرفت، کاوش‌های شهر سوخته، پیدایش آثار تمدنی عظیم در «دیلمون» (بحرین امروزی)، شبه‌جزیره عمان، مهرگره و میری‌کلات در پاکستان، موندیگاک و سعیدقلعه در افغانستان، نمازگاه و گنورتپه در ترکمنستان، سرازم در تاجیکستان و ده‌ها محوطه دیگر در شرق ایران، همگی بر نادرستی نظریه مرکزیت انحصاری بین‌النهرین در شکل‌گیری تمدن صحه گذاشته‌اند.

حالا یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین پرسش‌های باستان‌شناسان پس از او، تطابق موقعیت و نام این شهر با «جاینام»های سومری، یعنی شهرهای افسانه‌ای «اَرَتَ» و «مرهشی» است. اما در کنار این پرسش علمی، این سؤال تلخ نیز بر دل‌ها سنگینی می‌کند که آیا کنارصندل دوباره به روزگار پرشکوه و دوران طلایی زمان کاوش‌های مجیدزاده بازخواهد گشت؟ آیا نام این منطقه یک‌بار دیگر در جهان طنین‌انداز خواهد شد؟

کنارصندل یکی از مهم‌ترین نقاطی است که پس از انقلاب به جهان شناسانده شد؛ مناطق دیگر چون مارلیک، سیلک، حصار و... همگی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شمسی به جهان معرفی شده بودند. جهان، هر چه امروز از ریشه‌های عمیق تاریخ ما می‌داند، نتیجه و دستاورد همان کاوش‌های بنیادین در جنوب شرق ایران است؛ یادگاری که امروز بیش از هر زمان دیگری به پاسداری نیازمند است.

تجلیل از میراث علمی باستان‌شناسی که نامش با جیرفت گره خورد

یادبود

آیین یادبود زنده‌یاد دکتر یوسف مجیدزاده، باستان‌شناس برجسته و پیشگام مطالعات پیش‌تاریخی ایران، عصر یکشنبه سوم آبان‌ماه با حضور جمعی از مسئولان، استادان، همکاران و شاگردان او در موزه ملی ایران برگزار شد. مجیدزاده دوشنبه ۲۷ مهرماه در فرانسه درگذشت و پیکر او به ایران بازنگشت. در این مراسم جبرئیل نوکنده، رئیس موزه ملی ایران، با اشاره به بیش از شش دهه فعالیت علمی استاد فقید گفت: «مجیدزاده عمر خود را وقف میراث فرهنگی ایران کرد و در آموزش، پژوهش، کاوش‌های باستان‌شناسی و دفاع از حقوق میراث فرهنگی ایران در مجامع بین‌المللی چهره‌ای اثرگذار بود.» او شناسایی زنجیره فلزکاری کهن در تپه قبرستان، کاوش‌های تپه ازبکی و کشف قلعه مادی را از دستاوردهای شاخص او برشمرد و از آرزوی تحقق‌نیافته مجیدزاده برای تبدیل تپه ازبکی به مجموعه‌ای موزه‌ای یاد کرد.

محمدابراهیم زارعی، رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، که از شاگردان مستقیم استاد بود، با تجلیل از سخاوت علمی او، با صراحت به تلخی‌های مسیر زندگی مجیدزاده نیز اشاره کرد: «او به دلایلی نابخردانه و به سبب صراحت و دانشش از دانشگاه کنار گذاشته شد و نسل‌های بعدی دانشجویان از حضور او محروم ماندند.» زارعی خاطره‌ای از شرایط دشوار زندگی استاد نیز نقل کرد: «روزی به من گفت مجموعه کتاب‌های دهخدا را فروخته تا سهم خود را برای آسفالت بام آپارتمان تأمین کند.» او با اشاره به دوران بازگشت مجیدزاده به عرصه میراث فرهنگی با تلاش‌های سیدمحمد بهشتی و جلیل گلشن، کاوش‌های جیرفت را کاری بزرگ و مایه افتخار ایرانیان دانست و از رونمایی کتاب سه‌جلدی جیرفت در مراسم چهلم استاد خبر داد. جلیل گلشن، باستان‌شناس و رئیس اسبق پژوهشگاه میراث فرهنگی، نیز در تشریح آن سال‌ها گفت: «پرونده او را با عنوان «عدم صلاحیت علمی» به هیأت تخلفات اداری فرستادند و بر اساس رأی صادرشده از دانشگاه اخراج شد. سرانجام حکم اخراج لغو شد، اما او دیگر بازگشت را نپذیرفت.» او این اتفاق را نمونه‌ای تلخ از برخورد با چهره‌های علمی دانست.

اسکندر مختاری، پژوهشگر میراث فرهنگی، از ایستادگی مجیدزاده در سال‌های دشوار جنگ تحمیلی گفت: «با آنکه امکان زندگی در خارج از کشور را داشت، اصرار کرد خانواده‌اش در تمام سال‌های جنگ در ایران بمانند.» او افزود که استاد تا واپسین روزهای عمر در غربت، منتظر دعوتی بود تا برای رونمایی کتاب‌هایش به ایران بیاید.

جلال رفیع‌فر، مردم‌شناس و باستان‌شناس نیز با اشاره به تنزل جایگاه علمی استاد پس از تبرئه، تأکید کرد: «او با وجود فشارهای فراوان متوقف نشد و پاسخ همه آن رفتارها را با کار علمی داد.» رضا میری هم یادآور شد که مجیدزاده همه دانشجویانی را که در روند اخراجش نقش داشتند بخشیده بود و خود را ایرانی می‌دانست؛ چنان‌که در فرانسه پاسپورت آن کشور را نگرفت و هر بار ویزای ده‌ساله می‌گرفت.

در بخش پایانی، پیام سیدرضا صالحی‌امیری، وزیر میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی قرائت شد که در آن تداوم کاوش‌های جیرفت، حفاظت از محوطه‌های باستانی و ادامه پژوهش‌های روشمند، ادای احترام واقعی به این پژوهشگر برجسته خوانده شده است.